

## به نام اهورامزدا پروردگار جان و خرد

**پیش گفتار:** خانواده ارژنگی، با کارنامه هنری و تابناک پانصد ساله، در آسمان هنر و فرهنگ و ادب این سرزمین می درخشند.

نیای این خاندان، به آقا میرک، نقاش و خوش نویسی سده دهم مهی (قمری) می رسد.

هنرهایی مانند: نگارگری (نقاشی)، حجاری، تذهیب، چامه (شعر)، خنیاگری (موسیقی)، در این خانواده موروثی است.

پدربزرگ بانو هما ارژنگی، آقا ابراهیم میر، نگارگر برجسته زمان قاجار، طراح و صورت گری چیره دست است که نقاشی اروپایی را در روسیه آموخته و به زبان های روسی و فرانسوی آشنا بوده است.

پدر و آمو (عموی) بانو ارژنگی، استادان: **رسام ارژنگی و میر مصور ارژنگی**، در زمره ستارگان درخشان هنر نقاشی، و برادر زنده پادشاه، **فرهاد ارژنگی**، نابغه ای بی مانند در رشته خنیاگری و نقاشی بوده است.

با **نوهما ارژنگی**، نویسنده، **چکامه سرا**، **مترجم** در چنین خانواده هنرمند و میهن پرستی که از خاک آذر آبادگان برخاسته اند، در شهر تهران چشم به جهان گشود.

در میان خانواده بی هنرمند، از همان آغاز کودکی، وی شور و شیفتگی را به چکامه، خنیاگری، آواز، نوشتار و نقاشی و هنر بازی گری نشان داد.

هما ارژنگی در مدرسه های سعدی و اسدی درس خوانده و پس از آن در دانش گاه تهران در رشته ادبیات انگلیسی و زبان فرانسه، فارغ التحصیل شده و سپس، سال ها برای آموزش و پرورش فرزندان این سرزمین، از دل و جانش مایه گذاشته است.

بیشتر سروده ها و نوشته های هما ارژنگی در زمینه فرهنگ و تاریخ بالنده و پرافتخار ایران زمین و وادی عرفان است و بسیاری از چامه های عرفانی او در قالب مثنوی با پیروی از مولانا و شمس تبریزی، این عارفان بزرگ شکل گرفته اند. درکل، باید گفت: که سرودن چامه در درازای زندگی هما ارژنگی همواره حلاوتی غیرقابل توصیف در ذائقه این سراینده نام آشنا داشته به گونه ای که هیچ گاه نتوانسته است، به رغم دغدغه های زندگی، حتا دمی، از جهان چامه و ادب فاصله بگیرد. در زیرگفتگوی ما را با این بانوی سراینده، نویسنده و مترجم می خوانید

### از چه زمانی به سرودن چکامه پرداختید؟ و در این راه چه کسانی راهنمای شما بوده اند؟

من واپسین فرزند خانواده ای پر شمار بودم که از همان خردسالی دیدگانم با نقش های زیبا و رنگ های دل گشا و گوش هایم با نغمه های خوش نوا الفت گرفتند

واپسین و کوچک ترین هموند (عضو) خانواده بودن، خوبی ها و بدی هایش را دارد. از سویی مورد مهر و نوازش همگانی و از دیگر سو، چون فرزندان بزرگ تر هر یک به هنگام خود در درس و هنر جلوه کرده اند، پیشرفت های تو، در هر زمینه ای بسیار طبیعی است. نمره بیست گرفتن و شاگرد نخست شدن و امتیاز های ویژه در درس و هنر، از دید خانواده آن اندازه کهنه و تکراری شده که دیگر به چشم نمی آید و این شونودی است که فروتن و بی ادعا شوی و این امتیاز ناخواسته مرا بسی بی مدعا و خود کفا بار آورد.

از کودکی، چامه و آهنگ و ترانه در خونم می جوشید. با پرنده ها و گل ها همنا و همراه می شدم و برای طبیعت زیبا به خیال خود افسانه می گفتم و ترانه می سرودم.

پدر بزرگ وارم را می دیدم که در همان حال که بر روی تابلوی مینیاتوری از فرزانه (حکیم) عمر خیام خم شده، گاهی قلم نقاشی را به کناری می نهد و با مداد بر روی کاغذ یاد داشت می کند. کار چکامه سرایش که به پایان می رسید، آن را با آوای بلند برای من

می خواند و این چنین بود که من شاهد چکامه را با همهٔ جانم می چشیدم. برآستی که پدر رستم زندگیم بود و مادر فرشته همیشه غمگینی که او را می پرستیدم.

در سال سوم دبستان بودم که نخستین چکامه کودکانه ام را در ستایش خورشید سرودم. نور و رنگ و گرمی جان بخش آفتاب ترانه ام را رنگین کرده بود.

### شما در چه زمینه هایی چکامه سروده اید؟ و چگونه شد که به سرودن چکامه های میهنی پرداختید؟

باور دارم که گذر عمر و پیش آمدهایی که در زندگی انسان رخ می دهد، همراه با طبیعت یگانه هر کس، با عوامل گوناگون دیگری مانند نقش خانواده و محیط و تربیت و روزگاری که در آن زاده شده و پای می گیرد، منش وی را می سازند.

در آغاز راه، من هم مانند هر نوجوان رویا پیشه ای، به جهان رنگارنگ خیال پناه می بردم. زیبا اندیش و زیبا نگر و زیبا طلب و کمال گرا بودم و چون زندگی با آرزوهایم همگام و هم رنگ نبود، تلخی های آن دلم را به درد می آورد و می شکست.

سروده هایم بیان زیبایی هایی بودند که به دست انسان تباه می شدند. بگذریم که فروزه کمال گرایی، با گذشت زمان در من خاموشی نگرفت و با آن که سیاهی و تباهی ها مدام بر چهره خوبی ها و زیبایی ها زنگار می نهند، در ژرفای وجودم هنوز کسی در جستجوی زیبایی ها گام برمی دارد.

طبیعت نگری و جست و جوی راز های آن بخش بزرگی از چکامه هایم را در بر گرفته اند. آن چه که در این گونه سروده ها به چشم می آید، به جز بیان زیبایی ها، پرسش گنگی است که مرا به سرچشمه پر رمز و راز هستی می کشاند و دریچه ای از قدرت لا یزال پروردگار را بر من می گشاید.

همگام با گذر عمر به جایی رسیدم که وجودم برای دریافتن معنای حقیقت هستی، یک باره آتشین شد. آن گاه به هر دری روی آوردم. نوشته های بسیاری را که می توانستند در این وادی راهنما باشند خواندم و با اندیشه و آثار بزرگان عرفان ایران و شرق و غرب جهان آشنا شدم. در جست و جوی حقیقت راه هایی را پیمودم و آن گاه در برابر پایگاه بلند دو بزرگ مرد وادی عرفان ایران زمین سر ارادت و گرنش (تعظیم) فرود آوردم. شمس تبریزی و مولانا و داستان دگرذیسی انسان، افسانه نبود. من آن را به چشم ظاهر و باطن معاینه می دیدم. از این جا، زندگیم رنگی تازه گرفت و پای در راهی بی انتها نهادم. زایش چکامه های عرفانیم را مدیون آشنایی با این جهان حیرت انگیز می دانم.

اما در کنار جهان درون، از جهانی که در گوشه ای از آن زندگی می کنم نیز بی خبر نبودم. خون میهن دوستی و ایران پرستی در رگ هایم جاری بود. فرزند خاندانی بودم که سده ها برای فرهنگ و هنر این مرز و بوم از جان و دل مایه گذاشته بودند و وام مرا به این خاک اهورایی یاد آور می شدند و این فروزه ای دیگر بود که جان مرا روشنی می بخشید.

باور به فرهنگ جاویدان این سرزمین و مردمانش، که در گسترهٔ تاریخ نوشته و نانوشته انسان، برترین گام ها را در راه نیکی بر داشته اند و سرافرازی از این که من در این بوم چشم به زندگی گشوده ام، و ترس از آن که دشمنان این خاک اهورایی در پی به بار نشاندن برنامه های پلیدشان باشند، مرا بر آن داشته تا بکوشم و آن چه در توان دارم برای بیان بزرگی و فر و شکوه این فلات سپند و پهلوانان همیشه جاویدش بسرایم.

سرافرازم که ایرانیم و راه نیکی را برگزیده ام. آرمانم سربلندی ایران و ایرانی است و آرزویم زندگی در جهانی است که در آن مردمان رها از جنگ و خود خواهی کینه و آز، در آرامش و مهر بسر برند. ایدون باد

### بیشتر به کدام یک از سروده های خود دلبستگی دارید

پاسخ دادن به این پرسش آسان نیست، چه هر هنرمندی کارهایش را مانند فرزندانش می داند. یک اثر هنری، جان مایه هنرمند است. من برای سرایش انهایی که زمینه های تاریخی دارند، در منابع گوناگون بسیار جست و جو و واکاوی میکنم و نسبت به درستی آن احساس مسئولیت دارم. شاید اینهم میراثی خانوادگی باشد، چه فراموش نمیکنم که پدر بزرگوارم برای خلق یک تابلوی تاریخی با چه دقت و سخت کوشی تاریخ را می کاویدند.

اما سروده های عرفانی، داستان دیگری دارند. آنها ارمغان های آسمانی اند و بیشتر با گونه ای الهام همراهند. چکامه هایی مانند "کوچه های عاشقی"، "راز پرواز" و "شب دیوانگی" که برای بزرگانی همچون مولانا و سهروردی و شمس تبریزی نوشته ام از جهانی دیگر آمده اند و حال و هوایی دیگر دارند. و شمارش آنها اسان نیست که بسیارند.

گزیده ای از سروده های میهنی و حماسی تان را نام ببرید

نبرد اریو برزن، بابک خرم دین، کورش بزرگ، آرش کمانگیر، گرد افرید، ستار خان، فردوسی بزرگ، ای ایران، سرو کاشمر، ایوان مداین، چالدران، آتورپا تکان-آذر پایگان، خلیج پارس، با من از ایران بگو، فلات آریان، دریای مازندران، تریاچه ارومیه، بحرین، جزایر ایرانی، ارگ بم، سپاهان، شیراز، هگمتانه-همدان، سوکنامه های بم و آذربایجان و بوشهر و... جشن های: نوروز، تیرگان، مهرگان، یلدا، سده، اسفندگان، چهارشنبه سوری و بسیاری دیگر.....

در باب دفتر های چاپ شده و آثار تان بگویید

هنگامیکه در دبیرستان درس می خواندم، سروده ها و داستانهای کوتاه در دو نشریه اطلاعات جوانان و بانوان چاپ می شدند. پس از مرگ جانگداز و ناگهانی برادرم زنده یاد فرهاد ارزنگی زندگینامه او را در هفده سالگی نوشته و به چاپ رساندم. تا کنون چهار دفتر از چکامه هایم با نام های "پرواز عاشقان"، "گل هزار پر"، و "راز پرواز" و "پیکر تراش" منتشر شده اند. همچنین تا امروز هفت لوح فشرده از چکامه هایم را با اوای خود به نام های: سرو کاشمر، فلات آریان، کوچه های عاشقی، راز نرگس، گل هزار پر، نوروز تا نوروز و یعقوب پسر شمشیر منتشر نموده ام.

به جز چکامه سرایی در چه زمینه هایی فعالیت دارید؟

از آنجایی که همواره شوق فراوانی به موسیقی داشته ام، نزدیکی از استادان باد ستگاه ها و گوشه های موسیقی ایرانی در زمینه آواز اشنایی یافته و چندین ترانه برای ایشان سرودم که در کتاب دوم "گل هزار پر" آمده اند. کتابهایی چند نیز به فارسی برگردان نموده ام که از میان آنها "سپاه گمشده کمبوجیه" اثر پل ساسمن و کتاب "آواهای شاهانه ساراها" اثر راجنیش اشودر د و جلد و کتاب "جریان بخشاینده دارما" نوشته اس ان گویاتکا به ترتیب بوسیله نشر عطایی و نشر ح.م و نشر مثلث منتشر شده اند.

به دیدگاه شما جایگاه چامه در ایران امروز کجاست؟ و چامه و ادبیات چه نقشی در زندگی اجتماعی مردم دارد؟

شاید بی جا نباشد اگر بگویم که راز پابندگی فرهنگ و زبان و رمز استواری این مرز و بوم کهن، وجود بزرگانی است که پیشینه ایران را با زبان زیبای چامه و نامه به جاودانگی پیوند زده اند. که اگر چنین نمی کردند، توفانهای سهمگین کین توزی های دشمنان اثری از زبان و آیین و فرهنگ دیرین ایران بر جای ننهاده بود. به یاد آوریم که یعقوب لیث ان بزرگمرد دوران چگونه در برابر زبان بیگانه ایستاد و زبان پارسی را جان دوباره بخشید و چگونه فردوسی بزرگ با سرودن شاهنامه تاریخ گذشته را زنده کرد. و راز این ماندگاری و بزرگی در چیست که پس از گذشت سده ها نام مولانای بزرگ در سراسر جهان چون خورشیدی فروزان میدرخشد و روان اشفته و بیمار انسان امروزین را التیام می بخشد!.

شعر از آغاز تا امروز بیانگر تمامی احساسات بشری بوده است. رنجها و شادیهها، شکستها و پیروزیها، عشق و فریب و کامرانی و ناکامیها و... با نوشداروی شعر درد ها آرام میگیرند و این دریاچه سحر امیز راه سخت زندگی را هموار میکند و به باور من همه ادماها کم و بیش شاعرند.

جایگاه چامه و ادبیات در زندگی امروز بسیار پر رنگ و با ارزش است، زیرا شاعرو نویسنده راستین، همگان را از حقایق تلخ و شیرینی که در جریانند آگاه میکند و راه می نماید و امید می بخشد و آنها را به پویایی و ایستادگی وامیدارد.

